

Islamic Identity or National Identity. In Islamic society, religion plays a central role in the politics of identity. However, in Iran Islamic Republic, Iranians are embattled to re-affirm their cultural and national identity. National identity is not limited to a political badge that distinguishes one from another. It is the paradigm of civility that fosters the social value of self as well as the others.
Bizhan M Nia

هویت ملی یا هویت دینی

بیژن مصاحب نیا
(ف. صنعتکار)
جولای 2008

مقوله "هویت ملی" و حاکمیت ملی، در ادبیات سیاسی صد سال گذشته جهان بصورت تزیی تدافعی در برابر هویت دینی و یا هویت ایدئولوژیک (انترناسیونالیسم) پیوسته مطرح بوده و اتفاقات سیاسی مختلف هر کدام به نوبه خود به این کشمکش دامن زده‌اند. از جمله جنگ بین‌الملل اول بود که باعث جدل پر دامنه سیاستمداران و رهبران مارکسیست بر سر دفاع از میهن و یا دفاع از انترناسیونال پرولتری شد. اتفاق دیگر، دیسکورس صهیونیسم پس از جنگ دوم بود که دوباره مقوله ملی را در برابر همبستگی دینی قرار داد و یهودیان جهان بر سر دوراهی وفاداری به میهن و یا فداکاری برای اسرائیل قرار گرفتند.

پس از انقلاب اسلامی در ایران، رودروئی هویت ملی با هویت دینی بار دیگر پس از قرن ها در تاریخ مملکت ما مطرح شد و کشمکش دامنه داری میان دو دیسکورس "اسلام گرائی" و "ملی گرائی" بوجود آمد. اسلام گرایان با تکیه بر قدرت حکومتی کوشش در زدودن سنت های ملی پیش از اسلام کردند و هویت دینی را بالا تر از هویت ملی قرار دادند. اما این نیت آنان با مقاومت مردم روبرو شد و طرفداری از سنت های ملی خود تبدیل به خواست سکورالیسم در ایران شد. برای مردم عادی، پیروی از آداب ملی خودخواسته نوعی سیستم اعتراض بر علیه حکومت اسلامی بود. این اعتراض بی خطر که داوطلبانه بصورت فردی اجرا می شد به یکباره همه گیر شد و روحانیت حاکم را مجبور به عقب نشینی در مورد آداب ملی ایرانی کرد. اما اسلام پژوهی به عنوان حربه سیاسی برای راندن رقبا از دایره قدرت همچنان پای بر جا ماند.

بنا بر گفته اسلاوین: "هویت برای یک فرد عراقی: اول عراقی بودن، دوم شیعه بودن و سوم عرب بودن است. اما برای یک ایرانی: اول ایرانی بودن، دوم ایرانی بودن و سوم ایرانی بودن است." (**)

در حقیقت، برای مردم ایران، تاریخ دو بار تکرار شد. یک بار روی آوردن مردم به مراسم مذهبی، موج اعتراض بر علیه حکومت شاه بدون ترس از مجازات بود. بار دگر، برپائی مراسم ملی، اعتراضی بود علیه حکومت اسلامی بدون ترس از مجازات.

* * *

هویت ملی

متفکرین اجتماع هنگام برخورد به مقوله ملی با دو مجموعه ذهنی که از عصر روشنگری بدین سو بجا مانده است روبرو هستند: یکی مجموعه ایده نژاد - تاریخ قوم - فردگرایی است، دیگری مجموعه فضیلت - فرهنگ اجتماعی - حقوق شهروندی می‌باشد.

مجموعه اول که با پیدایش مفهوم دولت - ملت در قرن هجدهم میلادی در سیاست ظاهر شد، مقال ناسیونالیسم را اساس ایده ترقی قرار داد. اما روابط جدید اجتماعی مانند شهرنشینی، گسترش صنعت، ایده مدنیت و تعاون که محتاج فضای گسترده‌تر اجتماعی بودند، نمی‌توانستند خود را در محدوده ناسیونالیسم بیان نمایند. در اینجا ایده نژاد به خدمت ناسیونالیسم درآمد و بواسطه آن حقوق طبیعی افراد و ملت‌ها مشخص شدند. از آن پس همخونی و زبان مشترک ارکان تمیز ملیت‌ها گشت، حاکمیت ملی در چهارچوبه سرزمین و هویت ملی در تصورات کهن «ما در برابر دیگران» شکل گرفت. مهم‌ترین عامل ایدئولوژیک در این دیسکورس ملی، فلسفه یهودی - مسیحی بود که دگرستیزی را در مرکز فلسفه ناسیونالیسم قرار داد.¹*

مفهوم ملت که در مثلث «ایده نژاد - تاریخ قوم - فردگرایی» شکل گرفته بود، خاک را به مثابه عاملی مقدس معیار تفکیک ملت‌ها قرار داد و مرزهای جغرافیائی مشخص شدند. ایده نژاد اما نمی‌توانست سیاست را در مرز جغرافیائی محدود ساخته و زندگی صلح‌آمیز با همسایه داشته باشد. پس ملی‌گرایی خود به نفع خود پرداخت و محدوده‌های ملی در پی جنگ و ستیزهای بی‌شمار چند تکه شدند. این همزیستی نابسامان قوم‌های مختلف سپس خود موجب تحکیم ایده نژاد و نژاد پرستی در سطح گسترده‌تری گردید. ایده نژاد که تا آن زمان محدود به تظاهر فیزیکی انسان‌ها و خاطرات قومی بود، کاربرد دیگری در حیطه جغرافیائی یافت و تعارض و تبعیض انسانها بر اساس تعلق آنها به کشور و ولایت پیدا شد.

اگر چه جنگ و کشورگشائی تاریخی به قدمت تاریخ اجتماعی بشر دارد، اما ناسیونالیسم دیسکورسی بود که در طول چهارصد سال گذشته عامل بسیج ایدئولوژیک برای جنگ‌های مختلف (مستعمراتی، کشوری، بین‌المللی) در زیر سرپوش «منافع ملی» شده است.

تاریخ قوم:

اقتدار اجداد نه بیان انتقال معنای هستی از نسلی به نسل دیگر، بلکه میراث خواری پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌های اجداد است. معمولاً انتقال معنای هستی از نسلی به نسلی نیاز به اندیشه و فرهنگ دارد. اما در تاریخ قوم، فکر کردن جایی نداشته و همیشه دانسته‌ها هستند که حکم می‌رانند، دانستن پدر کشتگی‌ها، اختلاف‌ها و جنگ‌ها.

برای درک فرهنگ سیاسی غرب باید به مفهوم سیاست در قوم بنی اسرائیل پرداخت. در تورات سیاست بطور کلی بوسیله مذهب تعریف شده و جامعه واقعی چیزی جز قوم یهود نیست. مثلاً دستوری که در رعایت همسایه ذکر شده بر اساس تمایز بین SONEH و OJEB است. در اینجا همسایه به معنی همدین یعنی اسرائیلی آمده است. چنانچه اختلاف دو همسایه منجر به خرابی و زیان گردد و یا یک اسرائیلی بر علیه اسرائیلی عملی انجام دهد، مجازات او در حدود قانون یهود تعیین می‌گردد. اما هنگامیکه اختلاف بین یهودی و «دیگری» باشد قضیه بکلی فرق خواهد کرد. در کتاب دوم تورات (سفر تثبیه)، «دیگران» به آنهایی گفته می‌شود که در سر راه خلق منتخب خدا (یهود) برای سفر به ارض موعود قرار گرفته‌اند. از آنجا که یهودیان تنها خلق منتخب خدا هستند پس «دیگران» نیابستی با آنها برابر فرض شوند. این تفاوت در جهادهای متعدد یهودیان بخوبی مشهود است. آنان با اعتقاد به جنگ برای هدفی مقدس، تفاوتی میان محارب و مردم عادی همچنین منطقه جنگی و مناطق مسکونی نمی‌گذاشتند.⁽¹⁾

قوم گرایی شناخت از تاریخ ملت را منحصر به مشاهدت تجربی چه از نظر تولید دستی و چه از جهت کشورگشایی می‌کند و فرهنگ محدود به سنت و اخلاق عامیانه می‌گردد⁽²⁾ و این خط ربطی است که ملی گرایی ناسیونالیست‌ها را به «مسئله ملی» چپ‌گراها مربوط می‌کند. چپ‌ها تاریخ ملی را تبدیل به «تاریخ یک قوم» کرده اند. یعنی فرهنگ بدوی از تجارب آدمها که بر اساس عملکرد اعضاء حسی و کاردستی آنها اندوخته شده است. روشنفکران قوم گرا، پدیده موجودیت یک ملت را همسان قوطی سرریسته‌ای می‌بیند که دیگران حق مداخله در آن را نایستی داشته باشند (مسئله‌ای که هم لنین و هم روزا لوکزامبورگ در پارادوکس آن گیر کرده بودند و آخر الامر نیز با تئوری نیم بند «حق تعیین سرنوشت ملتها» جناب استالین آنچنان نکبتی بر شوروی و اروپای شرقی زد که امروزه اثر آن در عقب‌ماندگی ملی، اقتصادی و سیاسی این کشورها هنوز ادامه دارد).

در ایران جدید، مقال هویت ملی از مشروطیت بدین سو در پیوند با تجددخواهی گهگاه مطرح می‌شد. اما دیری نپائید که اندیشمندان ایران، تجدد را به اندیشه ترقی تقلیل دادند و ضرورت ترقی، خود حجتی برای ایجاد حکومت مستبد مرکزی شد. از آن پس هویت ملی در ابعادی چون اقتدار اجداد، تقدس سرزمین، زبان خالص، تاریخ قوم و نظائر آن مطرح گردید. اما، در این تعریف از همان ابتدا پارادوکس و تضاد شعوری در مفهوم هویت ملی پیدا بود. زیرا براساس چنین تعبیری از هویت ملی، گروه‌های مختلفی مختلف ترک و کرد و عرب و بلوچ نیز هر یک مشروعیت ملی می‌یافتند و ادعای خودمختاری داشتند. متفکرین ایرانی نیز هر یک نسبت به پیوند خونی خود، درباره مسئله ملی به طرف خلق ایران و یا خلق‌های ایران سمت‌گیری می‌کردند. گروه‌های دیگری هم بودند که بخاطر سیاست بازی و یا دشمنی با حکومت مرکزی سخن از خلق‌های ایران از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی می‌زدند که از اساس بیهوده بود.

به هر حال هویت ملی که می‌بایست محرک تعالی اندیشه و مبلغ پیشرفت فرهنگ در جامعه باشد، خود در سیاهی مفاهیم کهن و شعارهای عوام پرستانه محو شد و هویت ملی به دگرستیزی و جنگ اقوام تبدیل گشت. اقتدار اجداد و بالیدن به دورانی که هزاران سال از نابود شدن آن گذشته است، پیوسته بصورت تاریخ قوم بیانگر مجازی هویت ملی ما شد. نمایش پر خرج محمد رضا شاه در پرسپولیس و گفته معروف او که «کوروش تو بخواب که ما بیداریم» نمونه‌ای از چنین طرز فکر بود.

روی دیگر این سکه قوم گراهای روشنفکر بودند که چون صمد بهرنگی و همفکران او معیار عضویت در جامعه را به اصل همخونی اجدادی تقلیل داده و تمیز و تشخیص حقوق انسانی را در آداب و رسوم قوما و آنچه که در فولکلور آنان (فرهنگ عوام) آمده، می‌دانستند.⁽³⁾ حال آنکه تمایز طبیعی انسانها نه بواسط پیوند خونی بلکه وابسته به فضیلت آنان است که در عرصه ذهن در قلمرو ایده‌ها، نمادها و بطور کلی فرهنگ، به تعالی اندیشه می‌انجامد.

فضیلت و آزادی اجتماعی

چنانچه دیکتاتوری و سرکوب را گونه‌ای فقر اخلاقی بپنداریم، و اگر مشروعیت ایدئولوژیک سرکوب را در نسبی بودن اخلاق جستجو کنیم، پس قدرت بلا منازع یک یا چند نفر نایستی به تنهایی علت و عامل سرکوب گردد. زیرا قدرت استبداد هیچگاه، تنها با تاخت و تاز دیکتاتورها انسجام نیافته است. برای چنین انسجامی پیش زمینه‌هایی لازم است که همانا تلاشی پیوند اتیکال روشنفکران در جامعه می‌باشد. ارتجاع خود نقش مستقیمی در این روند ندارد و فقر اخلاقی آدم‌های سیاسی جامعه است که راه سرکوب را باز نگه می‌دارد. پس، هنگامیکه هویت ملی

را از دریچه اخلاق اجتماعی بررسی کنیم، با فجایعی آنچنانی در یوگوسلاوی روبرو خواهیم بود، فاشیسم و یا صهیونیسم درفش دفاع از میهن را هوا نخواهند کرد و هکذا.

گسیختگی پیوند اخلاقی پیوسته در قضاوت نسبی در تعیین رابطه قدرت (مجازی و یا حقیقی) بارز می‌گردد. مشروعیت این گسیختگی در توجیحات مقطعی برای گزیدن دشمن و دوست در روابط اجتماعی است. سپس توجیحات نااخلاقی جایگاه دشمن و دوست را بطور متناوبی تغییر می‌دهد و در این پروسه «دانستن» جایی برای فکر کردن نمی‌گذارد. مبارزات درون دایره قدرت، انشعابات و سپس رسوا کردن‌ها، لو دادن‌ها و صدها دیگر، از شواهد فقر اخلاقی‌اند که بواسطه آن جایگاه دوست و دشمن تغییر داده می‌شود.

اینگونه منش و رفتار که بطور همه‌گیری آموخته روشنفکران ما می‌باشد، ارنیه فرهنگی ایست که از بدو مبارزه سیاسی در ایران معاصر بجای مانده و اثر آن بسیار عمیق‌تر از میراث فرهنگی «نان سنگک خورها و سیگار اشنو کش‌ها» است. زیرا در چنین فرهنگی هیچگاه از عملکردها و اشتباهات جمع‌بندی و نتیجه‌گیری تئوریک نشده و هیچگاه نتیجه‌گیریها بصورت انباشت فکری در افراد باقی نمانده است. کجروی‌ها عموماً در پس ملامت‌های فردی و تکاپوهای اداری پنهان می‌ماند و این که چرا هر جا که قدرت به فرد می‌رسد اخلاق از در دیگر بیرون می‌رود، لاینحل باقی می‌ماند.

اخلاق نسبی مندرج در هویت ملی بعلت ظاهر فلسفی عامه پسند (ما در برابر دیگران) پیوسته در تعارض با مطرح شدن مقوله عامیت *Universality* است. پس نتیجه‌گیری از تجربه اخلاقی جماعت بعمل نمی‌آید و بر همین اصل نسبی بودن نمی‌تواند به یک عامیت اخلاقی یعنی اتیک دست یابد. اینکه مردم درباره نقش فرد در اجتماع چطور فکر می‌کنند، بستگی به چگونگی درک آنها از ارزش‌ها و اخلاق اجتماعی و آگاهی به توانایی خود در ایفای نقش در مقطع تاریخی خاص است. الهام بخش انگیزه افراد، نهادی شدن روابط اخلاقی و ارزش‌هایی است که در جامعه بکار رفته است. در ایران اما، اخلاق اجتماعی معمولاً با روش مبارزه با فساد یکی فرض می‌شود و پیشگامان تغییر و پیشرفت جامعه، رستگاری را در انتقام گرفتن از پولدارها و عاملین ظلم و جور می‌دانند و انقلاب در فکر آنان فقط به معنی سرنگونی است.

شهروندی و هویت ملی

هویت ملی به معنای عضویت در اجتماعی از هموندان سیاسی است که در آن وارسنگی و آزادی فردی، قابلیت و شکوفائی اندیشه را در فرد پرورانده و از طریق فرهنگ به دیگران عرضه می‌کند. پیش شرط وجود شهروند دمکراتیک، حاکمیت ملی است. شهروندی هیچگاه در شرایط عدم استقلال شکل نمی‌گیرد. عدم استقلال نه فقط در اشکال استعماری، بلکه شامل آنان که از شوروی دستور می‌گرفتند نیز هست. برتر کردن هژمونی ایدئولوژیک بر هویت ملی در اروپای شرقی همان عوارض و عقب ماندگی اجتماعی را شامل شد که ایران پس از حمله اسلام در برابر خود دید.

از نظر اجتماعی حاکمیت ملی فقط یک پروسه است و بجز کاربرد تحلیلی، کاربرد دیگری مانند سیستم و یا ساخت اجتماعی از آن نمی‌توان انتظار داشت. حاکمیت ملی واقعیت پیچیده از تجربیات و روابط و عملکردها است. روی همین اصل حاکمیت ملی مقوله‌ای مفرد در حد استقلال از نیروی خارجی باقی نمی‌ماند. در اشکال مختلف دولت نیز تا زمانی که ترس از خود حاکمیتی مردم وجود دارد چه در زیر سرپوش «جلوگیری از هر ج و مرج» و چه برای خودکامگی، حاکمیت ملی نمی‌تواند تحقق یابد. بعبارت دیگر دولت پیوسته بصورت دیواری سنگین میان

شهروندي دمکراتيک و حاکمیت ملي قرار مي‌گیرد. مثلاً در دمکراسي‌هاي غربي کليه مردم بالغ داراي حق برابر براي انتخاب نمايندگان قانوني خود هستند. آنان همچنين از مزايای آزادي بيان، آزادي اجتماعات و نظائر آن برخوردارند. اما در اين روال اينکه هر شهروند تا چه حد و به چه شیوه‌اي مي‌تواند حق سياسي خود را اعمال کند، همیشه بي جواب مي‌ماند. بنا براین هويت ملي بدون مفهوم شهروندي دمکراتيک فقط لقبی توخالی است. (4)

هويت ملي مفهومي است که بوسيله آن فرد ارزش خود و آگاهی به وجود خویشتن را در روابط اجتماعي درک کرده و ديگران هم ارزش اجتماعي او را بوضوح تشخيص دهند. لازمه چنین تشخيص همانا آزادي اجتماعي و حاکمیت ملي است.

زیر نویس ها

(**)This comment on the identity of Shiite Muslims was made by United States Institute of Peace fellow Barbara Slavin during the June 20, 2008 presentation of her new USIP report titled, How Iran Exert its Influence in the Middle East Payvand July 3, 2008

1- George Schwab, "Enemy or Foe: A Conflict of Modern Politics," Telos no 72 Summer 1987 p 195.

2- براي مطالعه بیشتر به مقاله تحلیلي «صمد بهرنگي و کينه توزي بچه‌هاي ريش‌دار» نوشته دکتر امید نودوشي در نظم نوین شماره 10 رجوع کنید.

3- نودوشي، مرجع فوق.

4- مسئله سياسي مليت ها در ايران از زمان روی کار آمدن رضا شاه تا به امروز متناوباً در هنگام بحران های سياسي مطرح شده است. در اين کشمکش ها اما بازنده واقعی مليت های ايران بوده اند که از یک سو تحت فشار ديکتاتوری و فساد حکومت مرکزی بوده و از سوی ديگر گرفتار ايده های کهنه و پوچ قوم گراهای محلی قرار گرفته اند. در دو سه سال اخير "سی-آی-ا" و "موساد" با بهره گیری از شرایط سخت سياسي در ايران به توطئه و تحریک مليت ها برای فشار بر حکومت اسلامی ايران دست زده اند و توهم تجزیه ايران دوباره آزاد اندیشان را به تکاپو انداخته و مباحث در باره مسئله ملی بالا گرفته است.

در سال های پس از انقلاب نیز اين بحث به دفعات در نشریات داخل و خارج کشور مطرح شد و مقالاتي مانند بحث دکتر جواد هیئت با پورجوادي و ديگران در ماهنامه نشر دانش (شهریور 1366)، مقاله «حماسه ملي و فلسفه تاريخ» در ماهنامه نگاه نو شماره 3 و مباحثي که در مجله فرهنگ درباره هويت ملي آمده بود، از آن جمله‌اند. در سال 1992 نیز مطلبي بصورت نظرخواهي درباره هويت ملي در نشریه مهاجر، که نشریه انجمن ایرانیان در دانمارک است به چاپ رسید و در آن نظریه 43 نفر از روشنفکران مقیم خارج درج شد. اين نظر خواهی از آنجا جالب بود که نظر دهندگان عموماً روشنفکران لائیک و بدون تعصب ملی بودند.

هنگام قرأنت نظریه‌هاي این 43 نفر، بینشي غالب را بر اکثر نوشته‌ها مي‌بینم که شاید نظر آقای نادر نادرپور واضح‌ترین تمام باشد. ایشان کاخ مليت یا هويت ملي را بر سه ستون استوار مي‌بینند: 1- پیوندهاي خاکی، 2- پیوندهاي خونی و 3- پیوندهاي فرهنگي. همو سپس به تشریح

اجزاء هر يك از سه ستون پرداخته و پیوند خاكي را در خاطرات قومي و سرزمين و سلسله حكومت دانسته و پیوند خوني را از ریشه نژاد و تبار مي‌داند. در پیوند فرهنگي، ايشان زبان مشترك، آداب و رسوم و كارهاي هنري قوم را (دستي و اصلي) اساس فرهنگ قرار مي‌دهند. ديگر نظر دهندگان نیز به يك يا چند جنبه از ملاحظات فوق پرداخته و پاره‌اي نیز مسائل ديگري را اجزاء هويت ملي دانسته‌اند. مثلاً آقای هوشنگ وزيري «شناسنامه تاريخي» - آقای محمد جعفر محجوب شیوه تغذيه و اينکه هيچ ملتي «غذا درست کردندشان به ظرافت و لطافت و خوشمزه‌يي ما نيست» - و بنابر نقل قول آقای رضا مرزبان سليقه و عادت، «نان نان سنگک، غذا ديزي آبگوشت، سيگار سيگار اشنو» را نیز از جنبه‌هاي هويت ملي فرض کرده‌اند.

بينش ديگر مسئله‌ايست که آقای علي اصغر حاج سيد جوادې طرح کرده بودند و در آن مقوله مليت را در مفهوم جامعه مدني و حقوق انساني جسته‌اند، که فقط يکي دو نفر ديگر نیز اشاره‌اي شرمگين به اين بحث نموده‌اند.

اما چگونه است که روشنفکران و پويندگان آزادي در ايران، درباره هويت ملي همان پیوندي را قائل‌اند که رضاشاه و ملا مصطفي بارزاني قائل بودند؟ اين موضوع بحثي بود که در اين مقاله به آن اشاره کرده ام .

در مورد مقاله: **هويت دينی يا هويت ملی**

مهدي کاظمی

جولای 2008

به نظر من نکات مطرح شده بسيار جالب و دقيق اند. البته هنگامیکه در سطح سياسي - ايدئولوژيکی و يا کمی هم فرهنگي باقی بمانيم . در غير اين صورت اگر سطوح و ابعاد ديگر مسئله را برای سنجش تاثيرشان وارد بحث کنيم ، مطلب تغيير نمی کند ، ولی تعبيرش مشروط به زمان و يا شرايط ساختی - تاريخی ان ميشود . در اوایل سالهای دهه سی خورشیدی شرايط جامعه بصورتی بود که مذهب و ملی گرايي با کمی اختلاف نظر کم و بيش باهم بودند . چون مسائل جامعه در ان زمان صرفاً " در محدوده ملی واقع ميشد ، هر چند تپيک جزئی از حرکات رها بخش از بند ، سلطه گر ها بود . هينطور مذهب هم ايدئولوژیء طبقات و يا اقشاری از طبقاتی بود که در ان زمان از نظر سياسي بنوعی پويا تر بودند . در بهمن 57 عرصه تحركات سياسي جامعه کلا " تغيير کرده و بسيار وسيع تر از محدوده ملی گرائی بود. بهمين دليل و حتی بعنوان نمونه ميتوان وضعيت جبهه ملی اوایل دهه سی را با جبهه ملی (يا بطور کلی ملی گرايان) بکلی آبرفته و اسقاطی بهمن 57 مقايسه نمود . که راضی به نشستن روی چهارپايه کنار راننده اتوبوس انقلاب هم شدند . با اينکه در بهمن 57 سران ملی گرايان ، همان رجال در حاشيه مانده دهه سی بودند . سنجابی ، صديقي ، سحابی ، حسيبی ، و بازرگان و .. که همگيشان بشخصه جزو ياران مصدق بودند . در اين مدت ، اين مذهب نبود که تغيير کرد فرضاً" در ان تجديد نظر شده و يا تحولی

در آن بوقوع پیوست . بلکه شرایط طور دیگری شده بود . شرایط بگونه ای تغییر کرد ، که به مذهب فرصت مطرح شدن داد . بنظر من خود روحانیون هم رفته رفته ویا طی زمان متوجه این امر شدند !! بسرعت در یافتند که تاریخ مصرف ملی گرایان در حال بسر آمدن است.

جمهوری اسلامی هم بعلت تغییرات سریع، از همان آغاز با این روند تغییر و شکل گیری مداوم مشکلات روبرو شد . از بهمن 57 تا کنون مرتبا " اوضاع بصورت غافلگیر کننده سریعتر از آنها تغییر میکند . هرچه کوتاه میاید، در تصمیماتشان تجدید نظر میکنند ، عقب مینشینند ، از روی زمین بلند میشوند ، پشت میز می نشینند . برادران سابق همه دکتر و مهندس میشوند . از تخصص و برنامه ریزی ومدیریت وامثال ان سخن میگویند . باز انطور که باید آفاقه نمیکند . چون هم سرعت ، هم ابعاد وهم عمق تحولات سریع تر از انهاست . روشن است که جمهوری اسلامی هم با مشکلات و تناقضات بسیاری روبرو است .وهم کارهای بسیاری انجام داده است . ولی از انجا که منشاء اصلی همه این مشکلات ، بویژه در این چهاردهه اخیر ، فشار وشوک مداوم روند سلطه سرمایه مالی در جهان که ، در قالب نسخه های تحمیلی نئولیبرالیستی خاصه به توسعه نیافته ها تحمیل گشته ، بوده است . در این صورت رابطه ایندو دریک وضعیت انتا گونیستی کامل قرار گرفته است . بقسمی که این تحمیل شرایط چنان همه جانبه شده است که ، فضای تنفس باقی نمیگذارد . یا با ما هستی ویا از توسعه و تعدیل مشکلات ووو ..خبری نیست ! به سبب وجود چنین ضدیتی است که اسلام به صحنه آمد ودر واقع بیش از لئوناتیو بودنش بصورت کاتالیزاتور عمل میکند . خوب چرا نکند ؟ اما در عرصه داخلی بعلت حجم نیازها وتناقضاتی که میان نیروهائی که به این ریسمان میاویزند ، بالاینکه صحنه برای تحرکات سیاسی آماده است . ولی عرصه داخلی کلافگی بوجود میاورد ، و در نتیجه به بستن فضای سیاسی منجر میشود.

در خاتمه، مقصود من این است که ارتباط مقولات مورد بحث باروندهای در جریان باید حتی الامکان مطرح گردد. تا تبیین روشن تری از افت وخیز این جریانها بدست آید .

در باره مفهوم هویت²

اگوست 2008

ر- ایرانی

مفهوم هویت همراه با تعریف دولت - ملت از قرن هفدهم میلادی (1648) در عهد نامه وستفالی¹ به معنی یک دولت، یک ملت و یک کشور در برابر حاکمیت کلیسا تعریف شد. همراه با این، جان لاک² حقوق فطری سلب ناشدنی فرد انسان را مرکز تعریف خود از دموکراسی لیبرال قرار داد، (حکومت بر اساس رأی اکثریت ولی در چهار چوب و محدود به حقوق فطری سلب نشدنی فرد).

در دوران پس از روشنگری، تبیین مفاهیم دولت - ملت و حقوق فطری انسان در کشورهای اروپائی، آمریکا و سایر کشورهای جهان، مفهوم هویت را از معنی رنگ پوست و خون و یا خرده فرهنگ ها جدا کرد. زیرا چنین تعاریف تقلیل گرایانه از هویت (به معنی رنگ پوست، فرهنگ، خون و...) بر میگشت به جهان کوچک و ساده انسانی که در پی حقوق ما قبل عهد نامه وستفالی 1648 در تلاش بود.

در دنیای امروز، مراد از هویت عبارت است از شناخت و درک فرد از خویشتن و دیگران از او. با این تعریف هر چه اجتماع و محیط فرد بزرگتر و پیچیده تر میشود، مفهوم هویت نیز همراه آن بصورت پیچیده تر تحول می یابد. اگر در زمانی هویت تنها محدود به قبیله و قوم و دهکده افراد بود، امروز پس از قبول قرار داد وستفالی و با تعریف دولت - ملت مفهوم هویت دامنه ای وسیع تر و فراگیر تر از فرهنگ های محلی دارا است.

در جهان پیچیده امروز فرد انسان دارای فرهنگ های مختلف است و در نتیجه، چند فرهنگی بودن فرد خود بیانگر پیچیدگی مفهوم هویت است. انسان امروزی دارای فرهنگ های مختلف است. فرهنگ کاری، فرهنگ محلی، فرهنگ ملی، و فرهنگ جهانی. این ابعاد گوناگون فرهنگی در عین یکپارچگی³ ولی متمایز از هم⁴ در تک تک ما وجود دارد. اما ضعف و قوت، دوام هر فرهنگی وابسته به تطبیق و سازگاری آن فرهنگ با الزامات و نیاز های زندگی در جهان امروز است. در نتیجه اگر فرهنگی (محلی، قومی، قبیله ای و دیگر) نتواند با الزامات زندگی فرد منطبق و سازگار شود، به تدریج ضعیف و کم دوام شده به تاریخ فرهنگ ها سپرده می شود.

متأسفانه، سازمان های " قومی " زیر شعار حق تعیین سرنوشت و با نادیده گرفتن مفهوم دولت - ملت و حقون فردی، با دامن زدن به کینه ورزی، ملت ایران را به "ملیت های" مختلف تقسیم و دولت - ملت، سیاست، تاریخ و جغرافیای مملکت را به دلخواه و بر اساس خرده فرهنگ های موجود در ایران تقسیم می کنند. اما اینکه فرهنگ یک ایرانی در زنگان با فرهنگ یک ایرانی دیگر در تهران تا چه اندازه متفاوت است بی جواب می ماند. زیرا ساده اندیشی سازمان های قومی هویت را مساوی فرهنگ و فرهنگ را برابر زبان می پندارد.

تقسیم بندی یک ملت بر پایه "ملیت های" گوناگون نه تنها غیردمکراتیک و نافی حقوق فطری ده ها ملیون ایرانی است، بلکه تقسیم بندی یک ملت و یک کشور بر پایه زبان، خون و نژاد نگرشی فاشیستی است که با مفهوم دولت - ملت، دموکراسی و حقوق فطری افراد در تضاد کامل است.

² Westphalia 2 John Locke 1634-1704 3 Integrated 4 Differentiated